



۲۰۱۷/۰۹/۲۷

محمد ولی آریا

سؤال عقب ماندگی ملل و اوج گیری تضاد های جهانی

قسمت هفتم

و نه رشد و شکوفائی اقتصادی هیچ کدام خود بخود، به سادگی و ملائمت به میان نیامد؛ بلکه همه محصول مبارزات و مقاومت های پیگیر و بعضاً خشونت آمیز در برابر خود کامگی ها بود که با پی گیری بی دریغ و پایداری بر آن پافشاری صورت می گرفت.

چنانچه "جیمز وات" در سال (هفده صد و هفتاد و پنج) بعد از آنکه حق اختراع ماشین بخارش و یا به قول خود او «موتور آتش» را تجدید کرد، به پدرش چنین نوشت:

«پدر عزیزم!

بعد از زنجیره از مخالفت های گوناگون و خشن، بالاخره قانونی را از پارلمان گرفتم که حق مالکیت موتور های جدید آتشین را در سراسر برتانیه و کشتزار های (مستعمرات) برای «سی و پنج» سال آینده به من و کسانی که من تعیین کنم اعطاء می کند که امیدوارم برایم بسیار پر منفعت باشد؛ کما اینکه از هم اکنون تقاضای قابل توجهی برای این موتور ها وجود دارد.»

اما این وضعیت، دو صد سال قبل از آن روز، کاملاً متفاوت و شبیه اوضاعی بود که جوامع عقب مانده را حتی تا همین اکنون می آزارد، چنانچه در (پانزده صد و هشتاد و سه) وقتی "ویلیام لی" پس از ختم تحصیلات در کیمبرج به «کارلتون» بازگشت تا کشیش محلی شود، با دیدن مادر و خواهرش که از صبح تا شام با سیخ های بافندگی مصروف بافتن کلاه بودند، به این فکر افتاد که اگر به جای دو سیخ، از چند سیخ استفاده شود، بافتن فوق العاده سرعت خواهد یافت و زحمت آن نیز کمتر خواهد بود. او کم کم وظایف کلیسایی اش را رها کرد و به فکر ساختن به قول خودش «دار بافندگی» افتاد. در سال «پانزده صد و هشتاد و نه» آنرا تکمیل کرد و به لندن رفت تا ملکه الیزابت اول را ملاقات کند و سودمندی ماشین خویش را به وی حالی سازد؛ اما ملکه الیزابت از دادن سند ثبت اختراع به او امتناع ورزید و گفت «تو بلند پروازی آقای "لی"». ملاحظه کن که اختراع تو چه می تواند بر سر رعایای فقیر من بیاورد. مطمئناً محروم کردن آنان از اشتغال برای شان ویرانی به بار خواهد آورد و آنها را به گدائی وا خواهد داشت.» "لی"

به اهتمام ولی احمد نوری

با ناامیدی به فرانسه رفت، در آنجا نیز موفقیتی به دست نیاورد، به انگلستان برگشت و این بار "جیمز اول" که جانشین "الیزابت" شده بود نیز تقاضای او را رد کرد.

«تخریب خلاق» چه در آن زمان جوامع غربی و چه اکنون در ملل عقب مانده، چون واهمه ای بر پیکر جوامع دویده است که مانع از آن است که جامعه بتواند مفیدیت انکشاف را درک و پیش بینی کند و ارباب اقتدار نیز در حقیقت نگران سرنوشت بیکاران نبودند بلکه آنها می ترسیدند که خود بازندگان نتایج نهائی این تحول خواهند بود و ترس از بیکار شدگان موجب بی ثباتی سیاسی و تهدید قدرت آنها خواهد گردید. این خصلت آشکار فرادستان ارتجاعی است که موانع جدی ای در برابر نوآوری و اختراع ایجاد کنند، چه می پندارند که ابداعات جدید با خود «تخریب خلاق» به همراه می آورد که طلسم قدرتمندان کهن نیز در برابر این نیروی جدید فرو خواهد ریخت.

بالاخره دو عامل دروازه را بر رخ نهاد های فراگیر سیاسی گشوده نگه داشت، یکی «تمرکز سیاسی» در پیکر یک حکومت مرکزی بود که با آغاز انقلاب شکوهمند، گام بی سابقه ای را به سوی نهاد های کثرت گرا برداشت؛ اما عامل مهم تر آن، وقایعی بود که به انقلاب انجامید و یک ائتلاف گسترده را در برابر قدرت شاه به وجود آورد و او را مجبور به قبول خواسته های ائتلاف ساخت که در نتیجه نهاد های سیاسی کثرت گرا، بنیان گذاشته شد که به توسعه اقتصادی و بالاخره انقلاب صنعتی انجامید.

چنین پنداشته می شود که شاید رشد سیاسی و انکشاف اقتصادی به وسیله استعمار انگلستان به امریکای شمالی برده شده باشد در حالیکه واقعیت این است که انگلیس ها در شمال همانند هسپانیولی ها در جنوب، هیچ آرزومندی بهی خواهانه ای نداشتند. آنچه سرنوشت امریکای شمالی را بر مسیر دیگری غیر از امریکای لاتین رقم زد، مقاومت های نفوس بومی و مهاجرین اروپائی در برابر اقدامات استعماری بود. این مهاجرین خود به دستاورد های انقلاب صنعتی منحیث یک موتور ترقی و پیشرفت نگاه می کردند و خود مبتکر استفاده از نتایج آن انقلاب بودند نه تشویق و ترغیب برتانیه.

چنانچه در صحبت بالا متذکر گردیدیم، کمپنی ویرجینیا که از بهره کشی بی دریغ نفوس بومی نا امید شد، خواست آنرا توسط نفوس مهاجر اروپائی جبران کند که در نتیجه مهاجران امریکای شمالی توسط نخبگان اداره کننده مستعمره در خفقان معیشت، به کارهای شاقه گماشته می شدند طوری که حتی این مهاجرین ترجیح می دادند به عوض زندگی در مهاجر نشین ها، به مناطق بومیان فرار کنند و به مرزهای دور از سلطه کمپنی ویرجینیا بگریزند که دیگر امکان وا داشتن نه مهاجران و نه بومیان به بیگاری وجود داشت. تنها راه حل، ایجاد انگیزه برای مهاجر نشینان بود که در نتیجه در سال (شانزده صد و هجده) شرکت «نظام حقوق سرانه» پایه گذاری شد و بر اساس آن به هر مرد مهاجر بیست هکتار زمین و به ازای هر عضو خانواده، و به خاطر خدمت گارانی که به ویرجینیا می آوردند بیست هکتار اضافی تعلق می گرفت، خانه های مهاجران به ملکیت خودشان در آمد و از قرارداد های استثماری کمپنی معاف شدند.

در سال (شانزده صد و نژده) یک گردهمایی عمومی بر گزار شد که در شکل دهی به قوانین و نهاد های حاکم بر مستعمره به تمام مردان بالغ حق رأی اعطا کرد. این آغاز دموکراسی در ایالات متحده بود. اگرچه کوشش های فراوانی چه توسط کمپنی ویرجینیا و چه سلطنت انگلستان در مقلوب و منحرف کردن این تحول جدید صورت گرفت

چنانچه "سر آنتونی اشلی کوپر" و مشاورش فیلسوف بزرگ انگلیسی "جان لاک" که او را پدر دموکراسی و متفکر انقلاب (شانزده صد و هشتاد و هشت) انگلستان می نامیدند، سلسله «قوانین بنیادین کارولینا» را صورت بندی کردند که در مقدمه این سند آمده است: «دولت این ایالت شاید بیشترین تطابق را با (نظام) پادشاهی که ما در سایه آن زندگی می کنیم و این ایالت بخشی از ممالک آن است، داشته باشد و ما مایلیم از سر بر آوردن دموکراسی های متعدد اجتناب کنیم»

آنچه مایه اندیشه و تعمق است که چسان کسانی که در سر زمین های خویش سمبول دموکراسی و پیشوای حکومت مردم بوده اند و آثار شان وثیقه آزادی و سلطه مردم بر سرنوشت سیاسی شان بوده است، وقتی به مستعمرات رفتند دیگر جز منادیان و عاملان استعمار و دیکتاتوری و مطلقیت نبوده اند.

مگر تمام این تلاش ها برای وضع سلسله مراتب و مقررات ستمگرانه در زمین های ویرجینیا و مریلند و کارولینا به ناکامی رو برو شدند و ثابت شد که تحمیل یک جامعه سلسله مراتبی متصلب بر مهاجران امریکای شمالی غیر ممکن است که به زودی آنها خواستار آزادی اقتصادی و حقوق سیاسی بیشتر شدند. تا دهه (هفده صد و بیست) سیزده مستعمره ای که بعد ها به ایالات متحده تبدیل شدند حکومت های مشابه یافتند و واجد یک والی و یا گورنر و یک مجلس قانون گذاری بر اساس حق رأی مردان زمیندار به وجود آمد. اگر چه آنها حکومت های کاملاً دموکراتیک نبودند زیرا زنان، بردگان و ساکنان موقت، حق رأی نداشتند؛ اما با این حال در این مستعمرات حقوق سیاسی در مقایسه با دیگر جوامع معاصر شان گسترده تر بود که بالاخره در (هفده صد و هفتاد و چهار) اولین کنگره قاره ای را به عنوان سر آغاز برای استقلال ایالات متحده تشکیل دادند.

در هسپانیه بعد از حمله ناپلیون و دستگیری شاه، یک دولت نظامی با عنوان «خوانتای مرکزی» رهبری جنگ با فرانسه را به دست گرفت. اگرچه به عقب نشینی به سمت جنوب مجبور شد؛ مگر تسلیم نشد و در نتیجه تشخیص کرد که ضعف آنها در برابر حملات خارجی ناشی از عدم حمایت مردم از نظام سیاسی و سلطنت مطلقه بود، و در نتیجه یک نظام پارلمانی موسوم به «کورتس» تشکیل دادند. در سال (هجده صد و دوازده) این کورتس سندی را به عنوان «قانون اساسی کادیس» تدوین کرد که حاوی یک سلطنت مشروطه بر طبق حاکمیت مردم بود که به امتیازات یک قشر خاص پایان می بخشید و برابری مردم را در برابر قانون تضمین می کرد؛ مگر تمام این ریفورم ها که در داخل هسپانیه صورت می گرفت در مستعمرات آن در امریکای لاتین نزد فرا دستان هسپانوی که نهاد های اکومیندا و کار اجباری و قدرت مطلقه را اعمال می کردند مایه تنفر بود.

در (هجده صد و پانزده) امپراطوری ناپلیون از هم پاشید و شاه هسپانیه به قدرت برگشت و قانون اساسی کادیس را لغو کرد، اما شورش هائی برضد وی به وقوع پیوست که مجبور شد قانون اساسی کادیس را دوباره بر قرار سازد و کورتس (پارلمان حامی رفورم های سیاسی) را به جلسه فرا خواند که این کورتس جدید بسیار تند رو تر از گذشته بود و پیشنهاد لغو تمام اشکال بیگار را مطرح کرد و به امتیازات نظامیان در محاکم خاص در صورت ارتکاب جرم، حمله کرد.

این تغییرات که نظام سیاسی هسپانیه را در نوردید و نهاد های کثرت گرا و ضد اندک سالار را در داخل هسپانیه در جهت انکشاف سیاسی و بالاخره رشد اقتصادی رهنمون شد، در مستعمرات هسپانیه در امریکا نه تنها باعث تحولات

اجتماعی نشد بلکه رشته های استعمار و استبداد را توسط کار گذاران استعماری، سخت و سفت تر کرد چنانچه در مخالفت با آن طبقه حاکمه مکسیکو راه خود را با هسپانیه جدا و اعلان استقلال کردند. این حرکت توسط یک افسر هسپانوی به نام "اگوستین ایتوربیده" رهبری می شد که بعداً خود را امپراطور نامید و به سرعت به یک دیکتاتور تبدیل گردید و این آغاز نزول مستعمرات امریکای لاتین بود. که به سرانسیب رکود و عقب مانگی افتاد. به گفته "الکساندر فون هامبولت" (محقق و جغرافیه دان بزرگ المانی) مکسیکو را به کشور نابرابری ها تبدیل کرد. این نهاد ها با قرار دادن بنیان های جامعه بر استثمار بومیان و ایجاد انحصارات، انگیزه اقتصادی را برای کلتی عظیم مردم از بین بردند. در نیمه قرن نهم هنگامی که ایالات متحده تجربه انقلاب صنعتی را آغاز کرده بود، مکسیکو فقیر و فقیر تر می شد.

پایان قسمت هفتم
ادامه دارد

قسمت اول این مطلب را به کمک لینک آتی مطالعه کرده می توانید:
قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_w_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۱.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_w_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_w_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۴.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۵.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/aria_m_wali_aqebmandagi_melal_wa_aodj_tazad_jahani_۰۶.pdf